

برنامه شماره ۸۰۹ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹

ای از وِرایِ پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما (۱)
ما را چو تابستانِ پیر، دل گرم تا بُستانِ ما

ای چشمِ جان را توتیا، آخر کجا رفتی؟ بیا! (۲)
تا آبِ رحمت برزند، از صحنِ آتشدانِ ما

تا سبزه گردد شوره‌ها، تا روضه گردد گوره‌ها (۳)
انگور گردد غوره‌ها، تا پخته گردد نانِ ما

ای آفتابِ جان و دل، ای آفتاب از تو خجل
آخر بین کاین آب و گل چون بست گردِ جانِ ما؟ (۴)

شد خارها گلزارها، از عشقِ رویت بارها
تا صدهزار اقرارها افکند در ایمانِ ما (۵)

ای صورتِ عشقِ ابد، خوش رو نمودی در جسد
تا ره بَری سویِ اَحَد، جان را ازین زندانِ ما (۶)

در دودِ غمِ بگشا طَرَب، روزی نما از عینِ شب
روزی غریب و بُوالعَجَب، ای صبحِ نورافشانِ ما (۷)

گوهر کنی خرمهره را، زهره بدری زهره را
سلطان کنی بی‌بهره را، شایاش ای سلطانِ ما (۸)

کو دیده‌ها درخوردِ تو؟ تا دَر رسد در گردِ تو (۹)

کو گوش هوش آوردِ تو؟ تا بشنود برهانِ ما

چون دل شود احسانِ شمر در شکرِ آن شاخِ شکر (۱۰)

نعره بر آرد چاشنی از بیخِ هر دندانِ ما

آمد ز جان بانگِ دُهل تا جزوها آید به گل (۱۱)

ریحان به ریحان، گل به گل، از حبسِ خارستانِ ما

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول:

ای از ورای پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما
ما را چو تابستانِ بَر، دل گرم تا بُستانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

❖ دو بیت از مثنوی - در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

هر که را دیو از کریمان و اَبَرَد
بی گسش یابد، سرش را او خورَد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ هر که را دیو از کریمان و اَبَرَد
بی گسش یابد، سرش را او خورَد



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ هر که را دیو از کریمان و اَبَرَد
بی گسش یابد، سرش را او خورَد

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶)

*بدست: وجب



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

♦ دو بیت از دیوان غزلیات - در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

ندای فاعْتَبِرُوا بَشْنُوید اُولُوا الْبَصَار

نه کود کیت، سر آستین چه می خایید؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت نهم)

* فاعْتَبِرُوا: عبرت بگیرید * اُولُوا الْبَصَار: صاحبان بصیرت؛ مردمانِ دوراندیش

* خاییدن: جویدن؛ چیزی را با دندان نرم کردن

«...فاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْبَصَارِ»

«...پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.»

(قرآن کریم، سوره حشر (۵۹)، آیه ۲)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ندایِ فاعْتَبِرُوا بشنوید اُولُوا الْأَبْصَارِ
نه کود کیت، سَرِ آستینِ چه می خایید؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ندایِ فاعْتَبِرُوا بشنوید اُولُوا الْأَبْصَارِ
نه کود کیت، سَرِ آستینِ چه می خایید؟

➤ خود اعتبار چه باشد به جز ز جو جستن؟
هَلا، ز جو بجهد آن طَرَف، چو بُرنایید
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت دهم)

* جستن: جهیدن؛ خیز کردن

* بُرنا: جوان



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ خود اعتبار چه باشد به جز ز جو جستن؟
هَلا، ز جو بجهد آن طَرَف، چو بُرنایید



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ خود اعتبار چه باشد به جز ز جو جستن؟
هَلا، ز جو بجهد آن طَرَف، چو بُرنایید







« مثلث همانش »

➤ ای از ورای پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما
ما را چو تابستانِ ببر، دل گرم تا بُستانِ ما



« مثلث واهمانش »

➤ ای از ورای پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما
ما را چو تابستانِ ببر، دل گرم تا بُستانِ ما



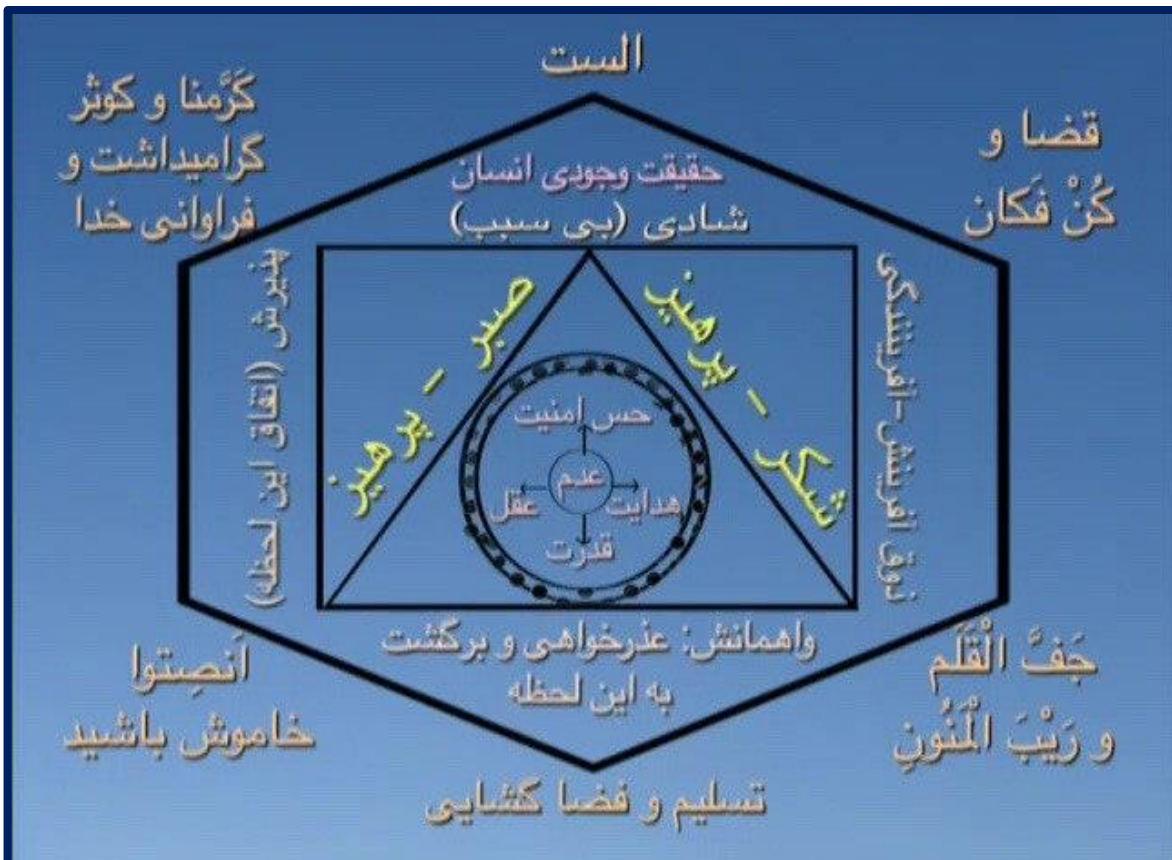
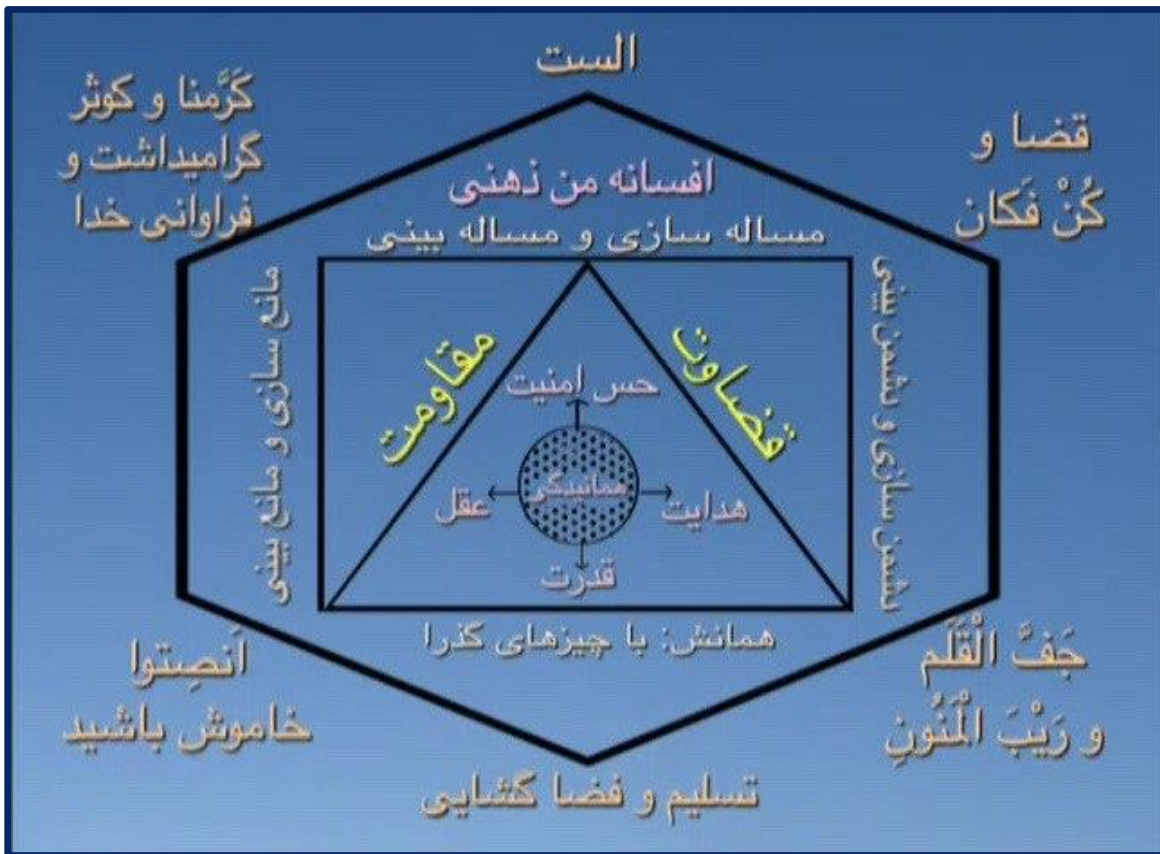
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای از ورای پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما
ما را چو تابستانِ ببر، دل گرم تا بُستانِ ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای از ورای پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما
ما را چو تابستانِ ببر، دل گرم تا بُستانِ ما



سه بیت معروف مثنوی دفتر سوم - در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

هرچه از وی شاد گردی در جهان

از فراق او بیندیش آن زمان

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷)

➤ هرچه از وی شاد گردی در جهان

از فراق او بیندیش آن زمان



« مربع افسانه من ذهنی »

ز آنچه گشتی شاد، بس گس شاد شد

آخر از وی جست و هم چون باد شد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸)

➤ ز آنچه گشتی شاد، بس گس شاد شد

آخر از وی جست و هم چون باد شد



« مربع افسانه من ذهنی »

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه

پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹)

➤ از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه

پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه



« مربع افسانه من ذهنی »

سه بیت دیگر از مثنوی دفتر سوم - در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر مَنی

بر امیدِ حالِ بر من می تنی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸)

➤ عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر مَنی

بر امیدِ حالِ بر من می تنی



« مربع افسانه من ذهنی »

آن که یک دم کم، دمی کامل بُود

نیست معبودِ خلیل، آفل بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۹)

➤ آن که یک دم کم، دمی کامل بُود

نیست معبودِ خلیل، آفل بُود



« مربع افسانه من ذهنی »

و آن که آفل باشد و، گه آن و این

نیست دلبر، لا اُحِبُّ الْآفِلین

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹)

➤ و آن که آفل باشد و، گه آن و این

نیست دلبر، لا اُحِبُّ الْآفِلین



« مربع افسانه من ذهنی »

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»

«بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد.»

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۷۵)

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»

«چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من.

چون فرو شد، گفت: فروشندگان را دوست ندارم.»

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۷۶)

♦ ابیاتی از مثنوی دفتر پنجم – در تبیین کلیت مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدمفهوم «دعای خشک»:

بنگر این هر سه زِ خامی رسته را



جَوْز را و لَوْز را و پسته را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۷۹)

* جَوْز: گردو * لَوْز: بادام

➤ بنگر این هر سه زِ خامی رسته را

جَوْز را و لَوْز را و پسته را



«مربع افسانه من ذهنی»



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ بنگر این هر سه زِ خامی رسته را

جَوْز را و لَوْز را و پسته را

هر که او عصیان کند، شیطان شود

که حسودِ دولتِ نیکان شود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۰)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ هر که او عصیان کند، شیطان شود

که حسودِ دولتِ نیکان شود

چونک در عهدِ خدا کردی وفا

از گرمِ عهدت نگه دارد خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۱)



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ چونک در عهدِ خدا کردی وفا

از گرمِ عهدت نگه دارد خدا

«...اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ...»

«...نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید. و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم...»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲) آیه ۴۰)

✚ از وفای حق تو بسته دیده‌ای

أَذْكُرُوا أَذْكُرْكُمْ نشیده‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۲)

* اما تو از وفای به عهد الهی صرف نظر کرده‌ای،
زیرا حقیقت آیه «یادم کنید تا یادتان کنم» را به گوش جان نشیده‌ای.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ از وفای حق تو بسته دیده‌ای

أَذْكُرُوا أَذْكُرْكُمْ نشیده‌ای



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ از وفای حق تو بسته دیده‌ای

أَذْكُرُوا أَذْكُرْكُمْ نشیده‌ای

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گوید و ناسپاسی من نکنید.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۲)

گوش نه، اَوْفُوا بَعْدِي گوش دار

تا که اوفِ عَهْدِکُمْ آید ز یار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۳)

* به حقیقتِ آیه «به عهدم وفا کنید» گوشِ جان بسپار،
تا از حضرت معشوق جوابِ «به عهدِ شما وفا کنم» دررسد.

عهد و قرضِ ما چه باشد ای حَزین؟

هم‌چو دانه خشک کِشتن در زمین

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۴)

* حَزین: اندوهگین

نه زمین را زان فروغ و لَمْ تُری

نه خداوندِ زمین را تانگری

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۵)

* لَمْ تُر: چاق و فربه * تانگری: توانگری

جز اشارت که ازین می‌بایدم

که تو دادی اصلِ این را از عَدَم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۶)

* عَدَم: نیستی؛ نابودی

➤ جز اشارت که ازین می‌بایدم

که تو دادی اصلِ این را از عَدَم



«مربع حقیقت وجودی انسان»

✚ خوردم و دانه بیاوردم نشان

که ازین نعمت به سویی ما کِشان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۷)

➤ خوردم و دانه بیاوردم نشان

که ازین نعمت به سویی ما کِشان



«مربع حقیقت وجودی انسان»

✚ پس دعای خُشک هِلِ ای نیک بخت

که فشاند دانه می خواهد درخت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۸)

* دانه فشاندن: پراکندن و پاشیدن دانه

* هِلیدن: وا گذاشتن؛ ترک کردن

➤ پس دعای خشک هِلِ ای نیک بخت

که فشاند دانه می خواهد درخت



«مربع افسانه من ذهنی»

یک بیت از دیوان غزلیات - در تبیین کلید مفهوم «دعای خشک»:

✚ دعوتِ حق نشنوی، آنگه دعاها می کنی

شَرَم بادَت، ای برادر، زین دعای بی نماز

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۴، بیت پنجم)

➤ دعوتِ حق نشنوی، آنگه دعاها می کنی

شَرَم بادَت، ای برادر، زین دعای بی نماز



«مربع افسانه من ذهنی»

گر نداری دانه، ایزد زآن دعا

بخشدت نخلی، که نِعَم ماسعی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۹)

* نِعَم ماسعی: چه نیکو کوشیده است (نجم ۳۹/۵۳)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گر نداری دانه، ایزد زآن دعا

بخشدت نخلی، که نِعَم ماسعی

هم چو مریم، درد بودش، دانه نی

سبز کرد آن نخل را صاحب فنی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۰)

« فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَنَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا »

« پس به او آبستن شد و او را با خود به مکانی دور افتاده برد. »

(قرآن کریم، سوره مریم (۱۹) آیه ۲۲)

« فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا »

« درد زاییدن او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید، گفت: ای کاش پیش از این مُرده بودم، و از یادها فراموش شده بودم. »

(قرآن کریم، سوره مریم (۱۹) آیه ۲۳)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ هم چو مریم، درد بودش، دانه نی

سبز کرد آن نخل را صاحب فنی

✚ زان که وافی بود آن خاتونِ راد

بی مُرادش داد یزدان صد مُراد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۱)

* وافی: وفاکننده به عهد

* راد: صاحب همت؛ بخشنده؛ دلیر

➤ زان که وافی بود آن خاتونِ راد

بی مُرادش داد یزدان صد مُراد



« مربع حقیقت وجودی انسان »

♦ ابیاتی از مثنوی دفتر اول - در تبیین کلیت مفهوم غزل اصلی برنامه و کلید مفهوم «دعای خشک»:

✚ کین چه بدبختی است ما را ای کریم؟

از دل و دین مانده ما بی تو یتیم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۵۸)

➤ کین چه بدبختی است ما را ای کریم؟

از دل و دین مانده ما بی تو یتیم



« مربع افسانه من ذهنی »

✚ تو بهانه می کنی و ما ز درد

می زنیم از سوزِ دل، دَم‌هایِ سرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۵۹)

➤ تو بهانه می کنی و ما ز درد

می زنیم از سوزِ دل، دَم‌هایِ سرد



« مربع افسانه من ذهنی »

ما به گفتارِ خوشْت، خو کرده‌ایم

ما ز شیرِ حکمتِ تو خورده‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۰)

➤ ما به گفتارِ خوشْت خو کرده‌ایم

ما ز شیرِ حکمتِ تو خورده‌ایم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

اَللّهُ اَللّهُ، این جفا با ما مکن

خیر کن، امروز را فردا مکن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۱)

* جفا: بیداد و ستم

➤ اَللّهُ اَللّهُ، این جفا با ما مکن

خیر کن، امروز را فردا مکن



« مربع افسانه من ذهنی »

می دهد دل، مَر تو را کین بی دلان

بی تو گردند آخر از بی حاصلان؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۲)

* بی دل: ترسنده، عاشق

* بی حاصل: تعلیم و تربیت نیافته و عاری از کمال

➤ می دهد دل، مَر تو را کین بی دلان

بی تو گردند آخر از بی حاصلان؟



« مربع افسانه من ذهنی »

جمله در خشکی چو ماهی می طپند

آب را بگشا، ز جو بردار بند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۳)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ جمله در خشکی چو ماهی می طپند

آب را بگشا، ز جو بردار بند



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ جمله در خشکی چو ماهی می طپند

آب را بگشا، ز جو بردار بند

ای که چون تو در زمانه نیست کس

اَللّٰهُ اَللّٰهُ، خَلَقَ را فریاد رس

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۴)



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ ای که چون تو در زمانه نیست کس

اَللّٰهُ اَللّٰهُ، خَلَقَ را فریاد رس

♦ ابیاتی از دیباچه دفتر ششم مثنوی - در تبیین کلیت مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «سِر گنجبین جهان»:

گفت: از بانگ و علای سگان

هیچ وا گردد ز راهی کاروان؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲)

* علای: آواز بلند، بانگ، شور و غوغا

یا شب مهتاب از غوغای سگ

سست گردد بدر را در سیر تگ؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳)

* تگ: دو؛ تاخت؛ تیزی در رفتار

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می تند

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴)

هر کسی را خدمتی داده قضا

درخور آن، گوهرش در ابتلا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵)

چون که نگذارد سگ آن نعره سقم

من مَهَم، سیرانِ خود را چون هَلَم؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶)

* هَلَم: ترک گویم؛ فرو گذارم؛ از مصدر هَلیدن

* سیران: سیر و گردش

* سَقَم: بیماری



«مربع افسانه من ذهنی»

چون که نگذارد سگ آن نعره سقم

من مَهَم، سیرانِ خود را چون هَلَم؟

چون که سر که سرِگی افزون کند

پس شگر را واجب افزونی بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷)

* سرِگی: ترشی

چون که سر که سرِگی افزون کند

پس شگر را واجب افزونی بُود



«مربع افسانه من ذهنی»

چون که سر که سرِگی افزون کند

پس شگر را واجب افزونی بُود



«مربع حقیقت وجودی انسان»

قهر سر که، لطف هم چون انگبین

کین دو باشد رُکنِ هر اِسکَنجَبین

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸)





«مربع افسانه من ذهنی»



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ قهر سرکه، لطف هم چون انگبین
کین دو باشد رُکنِ هر اِسکنجَبین

➤ قهر سرکه، لطف هم چون انگبین
کین دو باشد رُکنِ هر اِسکنجَبین

انگبین گر پای کم آرد ز خل
آید آن اِسکنجَبین اندر خلل

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹)

* خل: سرکه * خلل: سستی؛ نقصان و خرابی

* پای کم آوردن: کم آمدن

قوم، بر وی سرکه ها می ریختند
نوح را دریا فزون می ریخت قند

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰)

قند او را بُد مدد از بحرِ جود
پس ز سرکه اهلِ عالم می فزود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مجدد):

ای از ورای پرده‌ها تابِ تو تابستانِ ما
ما را چو تابستانِ بَر، دل گرم تا بُستانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

ای چشمِ جان را توتیا، آخر کجا رفتی؟ بیا!
تا آبِ رحمت بَرزند، از صحنِ آتشدانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

*توتیا: اُکسید رُوی؛ سرمه

*برزدن: جوشیدن، فُوران کردن

➤ ای چشمِ جان را توتیا، آخر کجا رفتی؟ بیا
تا آبِ رحمت بَرزند، از صحنِ آتشدانِ ما

➤ ای چشمِ جان را توتیا، آخر کجا رفتی؟ بیا
تا آبِ رحمت بَرزند، از صحنِ آتشدانِ ما



«مربع افسانه من ذهنی»



«مربع حقیقت وجودی انسان»

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

تا سبزه گردد شوره‌ها، تا روضه گردد گوره‌ها
انگور گردد غوره‌ها، تا پخته گردد نانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

*روضه: باغ بوستان، بهشت



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ تا سبزه گردد شوره‌ها، تا روضه گردد گوره‌ها
انگور گردد غوره‌ها، تا پخته گردد نانِ ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ تا سبزه گردد شوره‌ها، تا روضه گردد گوره‌ها
انگور گردد غوره‌ها، تا پخته گردد نانِ ما

♦ دو بیت از دفتر دوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت سوم غزل اصلی برنامه:

✚ غوره‌های نیک کایشان قابلند از دمِ اهلِ دل، آخر یک‌دلند

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۲۳)

➤ غوره‌های نیک کایشان قابلند
از دمِ اهلِ دل، آخر یک‌دلند



« مربع حقیقت وجودی انسان »

✚ سوی انگوری همی‌رانند تیز تا دوی برخیزد و، کین و ستیز

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۲۴)

➤ سوی انگوری همی‌رانند تیز
تا دوی برخیزد و، کین و ستیز



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ سوی انگوری همی‌رانند تیز
تا دوی برخیزد و، کین و ستیز

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

ای آفتابِ جان و دل، ای آفتاب از تو خجل آخر بین کاین آب و گل چون بست گردِ جانِ ما؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

*خجل: شرمنده؛ شرمسار

➤ ای آفتابِ جان و دل، ای آفتاب از تو خجل
آخر بین کاین آب و گل چون بست گردِ جانِ ما؟

➤ ای آفتابِ جان و دل، ای آفتاب از تو خجل
آخر بین کاین آب و گل چون بست گردِ جانِ ما؟



«مربع افسانه من ذهنی»



«مربع حقیقت وجودی انسان»

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

شد خارها گلزارها، از عشقِ رویت بارها
تا صدهزار اقرارها افکند در ایمانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

➤ شد خارها گلزارها، از عشقِ رویت بارها
تا صدهزار اقرارها افکند در ایمانِ ما



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ شد خارها گلزارها، از عشقِ رویت بارها
تا صدهزار اقرارها افکند در ایمانِ ما

◆ سه بیت از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی برنامه:

گر تو را اِشکال آید در نظر

پس تو شک داری در اِنْشِقَاقِ الْقَمَرِ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۷)

➤ گر تو را اِشکال آید در نظر
پس تو شک داری در اِنْشِقَاقِ الْقَمَرِ



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گر تو را اِشکال آید در نظر
پس تو شک داری در اِنْشِقَاقِ الْقَمَرِ

« اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ »

«قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید.»

(قرآن کریم، سوره قمر (۵۴) آیه ۱)

تازه کن ایمان، نه از گفتِ زبان

ای هوا را تازه کرده در نهان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۸)

➤ تازه کن ایمان، نه از گفتِ زبان

ای هوا را تازه کرده در نهان



« مربع افسانه من ذهنی »

تا هوا تازه‌ست، ایمان تازه نیست

کین هوا، جز قفلِ آن دروازه نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۹)

➤ تا هوا تازه‌ست، ایمان تازه نیست

کین هوا، جز قفلِ آن دروازه نیست



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ تا هوا تازه‌ست، ایمان تازه نیست

کین هوا، جز قفلِ آن دروازه نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

ای صورتِ عشقِ اَبَد، خوش رو نمودی در جَسَد
تا رَه بَری سویِ اَحَد، جان را ازین زندانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

* اَحَد: یگانه، یکتا، از نام‌های خداوند



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای صورتِ عشقِ اَبَد، خوش رو نمودی در جَسَد
تا رَه بَری سویِ اَحَد، جان را ازین زندانِ ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای صورتِ عشقِ اَبَد، خوش رو نمودی در جَسَد
تا رَه بَری سویِ اَحَد، جان را ازین زندانِ ما

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

در دودِ غم بگشا طَرَب، روزی نما از عینِ شب روزی غریب و بُوالعَجَب، ای صبحِ نورافشانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

*بُوالعَجَب: هرچیز عجیب و غریب؛ شگفت



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ در دودِ غم بگشا طَرَب، روزی نما از عینِ شب
روزی غریب و بُوالعَجَب، ای صبحِ نورافشانِ ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ در دودِ غم بگشا طَرَب، روزی نما از عینِ شب
روزی غریب و بُوالعَجَب، ای صبحِ نورافشانِ ما

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

گوهر کنی خرمهره را، زهره بدری زهره را
سلطان کنی بی بهره را، شاباش ای سلطانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

*خرمهره: نوعی مهره درشت و بی ارزش به رنگ سفید یا آبی که بر گردن اسب و خر می بندند.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گوهر کنی خرمهره را، زهره بدری زهره را
سلطان کنی بی بهره را، شاباش ای سلطانِ ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گوهر کنی خرمهره را، زهره بدری زهره را
سلطان کنی بی بهره را، شاباش ای سلطانِ ما

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

کو دیده‌ها درخوردِ تو؟ تا دررسد در گردِ تو
کو گوش هوش آوردِ تو؟ تا بشنود برهانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

* گوش هوش آوردِ تو: گویی که با هشیاریِ عدم می‌شنود.



➤ کو دیده‌ها درخوردِ تو؟ تا دررسد در گردِ تو
کو گوش هوش آوردِ تو؟ تا بشنود برهانِ ما



➤ کو دیده‌ها درخوردِ تو؟ تا دررسد در گردِ تو
کو گوش هوش آوردِ تو؟ تا بشنود برهانِ ما

« مربع حقیقت وجودی انسان »

سه بیت از دفتر سوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت نهم غزل اصلی برنامه:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

او سوار باد، پَران چون خَدَنگ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۱)

➤ جمله ادراکات بر خرهای لنگ

او سوار باد، پَران چون خَدَنگ



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ جمله ادراکات بر خرهای لنگ

او سوار باد، پَران چون خَدَنگ



«مربع حقیقت وجودی انسان»

گر گریزد، کس نیابد گردِ شه

ور گریزند، او بگیرد پیشِ ره

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۲)

➤ گر گریزد، کس نیابد گردِ شه

ور گریزند، او بگیرد پیشِ ره



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ گر گریزد، کس نیابد گردِ شه

ور گریزند، او بگیرد پیشِ ره



«مربع حقیقت وجودی انسان»

جمله ادراکات را، آرام نی

وقتِ میدان است، وقتِ جام نی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۳)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ جمله ادراکات را، آرام نی
وقتِ میدان است، وقتِ جام نی



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ جمله ادراکات را، آرام نی
وقتِ میدان است، وقتِ جام نی

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

چون دل شود احسان شمر در شکرِ آن شاخِ شکر
نعره برآرد چاشنی از بیخِ هر دندانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

* احسان شمر: شمارنده بخشش و نیکی

* شاخِ شکر: نبات و شکرهای متراکمی که چوبی در میان آن قرار می دادند.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون دل شود احسان شمر در شکر آن شاخ شکر
نعره برآرد چاشنی از بیخ هر دندان ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون دل شود احسان شمر در شکر آن شاخ شکر
نعره برآرد چاشنی از بیخ هر دندان ما

یک بیت از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت دهم غزل اصلی برنامه:

+ زانک ازین پالوده مستی ها بُود
پوستین و چارق از یادت رود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ زانک ازین پالوده مستی ها بُود
پوستین و چارق از یادت رود



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ زانک ازین پالوده مستی ها بُود
پوستین و چارق از یادت رود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

آمد ز جان بانگِ دُهلِ تا جزوها آید به کُل
ریحان به ریحان، کُل به کُل، از حبسِ خارستانِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹)

* دُهل: طبل بزرگ



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آمد ز جان بانگِ دُهلِ تا جزوها آید به کُل
ریحان به ریحان، کُل به کُل، از حبسِ خارستانِ ما



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آمد ز جان بانگِ دُهلِ تا جزوها آید به کُل
ریحان به ریحان، کُل به کُل، از حبسِ خارستانِ ما

پایان اشعار برنامه شماره ۸۰۹